

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ی ، شنبه ۹ آبان ۱۳۹۴ - ۱۷ محرم ۱۴۳۷

## مقدمه

بختی را در مورد بررسی ادامه‌ی شبهات شروع کردیم و گفتیم که اخیراً دو شبهه مطرح شده است؛ یکی اصل مسأله‌ی تشکیل حکومت در زمان غیبت و جواز قیام برای آن و شبهه‌ی دیگر از مرحوم شیخ مهدی شمس‌الدین رئیس مجلس‌اعلای شیعیان لبنان که ایشان فقیه بودند و بر حسب موقعیت سیاسی خاصی که داشتند، نظرات فقهی ارائه و نشر می‌دادند و یکی هم نظر مرحوم شیخ جواد مغنیه است که این دو نظر بعد از پیروزی انقلاب مطرح شد و نشر یافت که به بحث ما (دلیل عقلی بر جواز قیام برای تشکیل حکومت در زمان غیبت) مربوط می‌شود.

## تقریر نظریه‌ی مرحوم شمس‌الدین

نظر مرحوم شمس‌الدین این بود که احکام بر دو قسم است؛ احکام ثابت و غیرثابت؛ که احکام سیاسی و اقتصادی از جمله احکام غیرثابت است که تابع شرایط و ضوابط مردم در هر زمان خاصی است و اسلام در این زمینه حکم ثابتی ندارد. ممکن است در یک شرایطی احکامی به عنوان احکام سیاسی یا اقتصادی وجود داشته باشند و اجرا شوند که در شرایط و زمان دیگر قابلیت اجرا ندارند و لزوم و ضرورت اجرا هم ندارند. ایشان اسم این قسم احکام را «تبریرات» یا «مبررات شرعی» گذاشته بودند که اینها در هر زمانی جزء احکام شرعی به حساب نمی‌آیند، ولو این که مباحث مربوط به آنها در فقه مطرح بشود.

نظریه‌ی مرحوم شیخ مهدی شمس‌الدین قبلاً به طور مفصل بررسی شد که در این جلسه مطلب را از آخر حرف ایشان شروع می‌کنیم؛ چنانچه گذشت، بر طبق مقاله‌ی ایشان در شماره‌ی ۴۲ نشریه‌ی «مجله‌النور» لبنان مدعای ایشان دو چیز می‌شود:

۱. در شرع مقدس در مورد مسائل سیاسی و اقتصاد کلان احکام ثابت نداریم.

۲. «مبررات» (تبریرات شرعی) حکم شرعی نیستند، ولو اینکه در فقه مورد بحث قرار بگیرند.

نظر به این که پاسخ مدّعی دوم ایشان اجمالی و مختصر است ابتدا به آن می‌پردازیم و در ادامه، مدّعی اول ایشان را بررسی و نقد می‌کنیم.

این گفته که «لازم نیست هر آنچه در فقه بحث می‌شود، حکم شرعی باشد» با اصل تعریف فقه ناسازگار است؛ تعریف فقه این است که «الفقه هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلته التفصيلية»<sup>۱</sup> این که همه‌ی مباحث مطروحه‌ی در فقه، حکم شرعی نباشند درست است؛ زیرا در فقه گاهی از مقدّمات، قواعد فقهیه، برخی موضوعات کلی و ... بحث می‌کنیم که این‌ها احکام شرعی نیستند، اما آن جایی که در فقه در مورد حکم بحث می‌کنیم، حکم غیر شرعی نداریم، زیرا تعریف فقه دانستن احکام شرعی فرعی از ادله‌ی تفصیلی آن است.

شاید منظور ایشان از این که «مبررات حکم شرعی نیست» این بوده که این حکم «مبررات» را شارع تشریح نفرموده؛ این نظر هم قابل بحث است که آیا می‌شود حکمی شرعی وجود داشته باشد ولی شارع آن را تشریح نکرده باشد؟ بله، احکام ثانویه به این صورت هستند که مصلحتی بوده و ولیّ امر آن‌ها را تنفیذ می‌کند که اینها را هر چند شارع تشریح نکرده، ولی اجازه‌ی تصویب آن حکم ثانوی به حسب ضرورت را به حاکم و ولی امر اعطا نموده، منتها این احکام، ثانوی موقت و غیرقطعی هستند و به سبب مصلحتی از سوی حاکم تصویب شده و مانند احکام اولیه نیستند که هیچوقت تعطیل نشوند. مثلاً ولیّ فقیه در برهه‌ای از زمان بنا به شرایط خاصی ممکن است حج را تعطیل کرده و مردم را از آن منع کند، اما این حکم موقت بوده و با تغییر شرایط عوض می‌شود و اصل حکم اولیه‌ی حج به قوت خودش باقی می‌ماند و مجتهد نمی‌تواند آن را نفی کند.

---

۱. محمود عبدالرحمن، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۳۵

اگر این «مبررات» شرعی نیست، پس شرعیّت آنها از کجا آمده است و عقوبت کسی که از آنها تخلف کند (و الزام به اطاعت از آن) بر چه مبنایی است؟ الزام شرعی به انجام یا ترک آن امور سیاسی یا اقتصادی از کجا می آید؟ پس این الزام به اعتبار اعمال ولایتی از طرف ولی الله است - که در زمان غیبت ولی فقیه آن حجّت الهی است و الزام از ناحیهی او صورت می گیرد - پس بنا بر این اگر در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ولی فقیه داریم، پس تشکیل حکومت هم جایز می شود و این خلاف اصل ادّعای ایشان بوده و منطبق بر نظر ما (جواز تشکیل حکومت در عصر غیبت و ثبوت ولایت برای ولی فقیه) خواهد بود.

ثالثاً آیا ما اصلاً حکمی داریم که انجام آن برای ما لازم است و شارع ما را به خاطر ترک و تخلفش مؤاخذه می کند، در حالی که شارع آن حکم را تشریح نکرده است؟!

### بحث در تشریح مستقلّات عقلیه

بحثی است میان فقهاء که آیا شارع احکامی را که مبدأشان مستقلّات عقلیه است - و برای آنها نه از کتاب و نه از سنّت دلیلی داریم - تشریح کرده است یا نه؟ مانند مسألهی معروف و خوب تقلید از اعلم (که مدرک شرعی به جز مستقلّات عقلی ندارد) آیا شارع مقدّس حکمی را که مدلول مستقلّ عقلی است (مانند وجوب صدق، حرمت کذب، وجوب ردّ امانت و...) تشریح نموده است یا این که همان حکومت عقل به عنوان حجّت باطنی کافی است؟

علما در این مسأله اختلاف نظر دارند و خیلی از علماء این که «شارع مقدّس حکم عقل را تشریح نکرده باشد» را قبول ندارند؛ زیرا علم شارع مقدّس به همه‌ی جریانات و احکام «قدیم» است و تشریح این احکام - که البته تنها ظاهری و به تناسب مورد نیستند - در کتاب مبین (علم پروردگار) ثابت است؛ خداوند می داند که مثلاً فلان مسأله از مستقلّات عقلیه است و آن چیزی که آراء عقلاء به آن تعلق می گیرد (ما أطبق علیه آراء العقلاء) از همان اول مطلوب و محبوب شارع بوده است و نفس همین مطلوبیت برای شارع، تشریح است.

تشریح در واقع همان طلب شارع است. خداوند متعال -نعوذ بالله- مانند ما انسان‌ها نیست که در مورد حکمی فکر و تصوّر کند و سپس در خصوص تشریح آن تصمیم‌گیری و ... بنماید! همانطور که در تکوینیات، به مجرد اراده‌ی الهی، امری موجود می‌شود، تشریح هم صرفاً مطلوبیت چیزی نزد شارع است.

پس مستقلّات عقلی هم به مجرد این که مطلوب شارع باشند، تشریح خواهند شد و این که به مستقلّات عقلیه حکم شرعی تعلّق نگرفته و تشریح نشده‌اند، درست نیست. اگر مستقلّات عقلی احکام باشند، حتماً شرعی بوده و حکم شارع دارند و خداوند بر مخالفت آنها عقاب می‌کند.

### تبیین معنای احکام ثابت و غیر ثابت

اصل مطلب ایشان نیز قابل خدشه است، زیرا احکام به دو قسم ثابت و غیر ثابت تقسیم می‌شوند و احکام غیر ثابت، احکامی است که حاکم در یک زمان و شرایط خاص بر حسب شرایط و ظروف آن زمان اجرا نماید و بگوید که در شرایط و زمان دیگر اجرای آن لازم نیست.

در طی ده سال حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در دوره‌ی پنج ساله‌ی حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، حکومت دینی اجرا شد و وجود خارجی یافت و فقط یک مقوله‌ی فکری نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اداره‌ی کشور کارهایی کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام هم اقداماتی انجام دادند که مربوط به مبانی سیاسی و اقتصادی بود. حال اگر آن احکام را غیر ثابت بدانیم، آیا برای اداره‌ی کشور در زمان حال بایستی آن کارها را طبق اقدامات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام انجام داد؟ اگر عمل معصوم (که مانند قول معصوم از مقوله‌ی سنّت بوده و حجّت است و حکم شرعی محسوب می‌شود) در آن برهه‌ی زمانی به امری تعلّق گرفته، آیا می‌شود گفت که ثابت نیست؟ [و نبایستی در زمان حال به آن عمل شود؟]

گاهی آن کار قابل اجرا نیست و مانع اجرایی دارد که در آن بحثی نیست، ولی اگر کاری قابل اجرا هست و مانعی هم بر سر اجرای آن نیست و امیرالمؤمنین علیه السلام هم آن را انجام داده‌اند، آیا می‌توانیم آن کار را (که سنت معصوم بوده و مانند قول او حجّت است) ترک کنیم؟

### نمونه‌ای از احکام سیاسی و اقتصادی قرآن

دوم این که اگر احکام سیاسی و اقتصادی غیر ثابت هستند، پس آنچه که (از احکام سیاسی یا اقتصادی) در قرآن گفته شده چیست؟ همانگونه که خداوند در مورد حرمت ربا - که حکم آن ثابت است - فرموده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ. فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ<sup>۱</sup>

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَجَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ<sup>۲</sup>

در خصوص مسائل سیاسی مسلمانان نیز فرموده:

وَلَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا<sup>۳</sup>

۱. سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۸ و ۲۷۹

۲. سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۵

۳. سوره‌ی مبارکه‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۱

این که «لن» آمده به معنای نفی ابد است و حاکی از ثابت بودن این حکم سیاسی است. در دلالت میان این دو آیه (تحریم ربا و آیهی اخیر) فرقی نیست و نمی توان حکم یکی را ثابت و حکم دیگری را غیر ثابت دانست. همانطور که آیه ربا بر حکم ثابت دلالت می کند، آیه «لن يجعل...» هم بر حکم ثابت دلالت می کند.

### نوع تعامل اسلام با کفار حربی و غیر حربی

یا در آیاتی مثل آیات ۸ و ۹ سورهی ممتحنه (که این سوره، از جمله سوره های اجتماعی سیاسی بوده و مرحوم آیه الله خزعلی مقید بودند که در هر جایی که سخنرانی و تفسیر داشتند، حداقل یک آیه از سورهی ممتحنه را تفسیر می کردند.) که خداوند می فرماید:

لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ  
إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ  
الظَّالِمُونَ<sup>۱</sup>

قرآن برای برخورد کفار غیر حربی اینطور دستور داده است (آیهی ۸):

«خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

اما در مورد کفار حربی می فرماید (آیهی ۹):

«تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!»

۱. سورهی مبارکهی ممتحنه، آیهی ۸ و ۹

این دستور خداوند در مورد کفار حربی و غیرحربی است، آیا می توانیم آن را حکم غیر ثابتة بدانیم؟! مثلاً می توانیم در مورد کافر حربی (آمریکا) بگوییم حکم قرآن عوض شده و با او (یعنی آمریکا که کافر حربی است، زیرا مسلمانان را در جای جای دنیا می کشد و به ما نیز اعلان جنگ داده است.) تعامل و داد و ستد کنیم؟ یا این که در طرف مقابل، می توانیم به هر کشوری که کافر است - به مجرد کفر آن - حقوقش را رعایت نکنیم و با او درگیر شویم؟

در مسأله ی جنگ، ما در اسلام نه جنگ داریم و نه دستور جنگ، این که می فرماید

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>

در مورد کفار حربی است و هیچ آیه یا روایتی برای اعلام جنگ با دشمنان خدا نداریم؛ مگر آن که با دعوت و منطق تمکین نکردند که در آن صورت تحت شرایط خاصی با حفظ مصحلت اسلام و مسلمین و با اذن معصوم جهاد ابتدائی جایز است و در زمان حکومت غیر معصوم هم اکثر علماء قائل هستند که جهاد ابتدائی جایز نیست.

اساس اسلام در جنگ، تهاجم و حمله نیست، آن چیزی که جایز است بازدارندگی است نه تهاجم؛

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ<sup>۲</sup>

---

۱. سوره ی مبارکه ی بقره، آیه ی ۱۹۳

۲. سوره ی مبارکه ی انفال، آیه ی ۶۰

اصل، ارهابِ عدوّ و بازدارندگی است. بازدارندگی به طور مطلق یا جایز است و یا واجب؛ اِعداد برای ترساندن دشمن و بازدارندگی است، نه تهاجم. این حکم بازدارندگی (اِعداد) یک حکم قطعی ثابت شرعی است و هیچوقت حق نداریم از آن تخلف کنیم.

بعضی گفته‌اند که چرا مقام معظم رهبری ساخت سلاح هسته‌ای را ممنوع کرده‌اند، در صورتی که طبق آیه «و اعدوا...» برای ترساندن و بازدارندگی عدوّ، داشتن آن نیز لازم است؟ در صورتی که سلاح هسته‌ای در حال حاضر در دنیا یک عامل بازدارندگی قوی است.

### بررسی فقهی حکم ساخت و به کار گیری سلاح‌های کشتار جمعی

در خصوص سلاح‌های کشتارهای جمعی (البته بحث است در این که آیا ساختن سلاح کشتار جمعی جایز نیست یا اعمال آن؟) روایتی داریم که امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام و ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده‌اند که بر حسب این روایت علماء نظر به منع ساخت سلاح‌های کشتار جمعی داده‌اند؛ مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم نقل می‌کنند که:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يُلْقَى السَّمُّ فِي بِلَادِ الْمُشْرِكِينَ<sup>۱</sup>

(البته نوفلی و سکونی در سلسله سند حدیث از اصحاب معروف امام صادق علیه السلام نیستند، ولی شناخته شده هستند و حدیث مشکل سندی ندارد)

۱. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، جلد ۵، صفحه ۲۸



برخی علماء حکم عام آیهی شریفه‌ی «و أعدّوا...» را به وسیله‌ی این روایت تخصیص زده‌اند و حرمت ساخت سلاح‌های کشتار جمعی را نتیجه‌گیری نموده‌اند.

این روایت با روایتی دیگر تعارض دارد که آن روایت با دو سلسله سند روایت شده است (مرحوم کلینی در اصول کافی و مرحوم شیخ در تهذیب)

این روایت از حفص بن غیاث است و وی از سکونی ضعیف‌تر نیست. دو سند هم دارد که در صورت اشکال به استناد یکی، سند دیگر آن را تأیید می‌کند.

سند مرحوم کلینی بدین شرح است: وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: ...

در سلسله سند مرحوم شیخ در تهذیب که همین روایت را آورده است، مرحوم شیخ ابو ایوب هم ما بین منقری و حفص بن غیاث هست که خود ابو ایوب فرد معتبری بوده که «لا یروی الا عن ثقة» و بنابر این حفص بن غیاث ثقه بوده است که ابو ایوب از او نقل کرده است: عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ أَخْبَرَنِي حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: ...

از نظر سند نمی‌شود این روایت را ضعیف‌تر دانست.

متن روایت این است:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ مَدِينَةِ مَنْ مَدَائِنِ الْحَرْبِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُرْسَلَ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ أَوْ يُحْرَقُوا بِالنِّيرَانِ أَوْ يُرْمَوْا بِالْمَنْجَنِيْقِ حَتَّى يُقْتَلُوا وَ فِيهِمُ النِّسَاءُ وَ الصِّبْيَانُ وَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الْأَسَارَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ التُّجَّارُ فَقَالَ يُفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا يُمَسَّكَ عَنْهُمْ لِهَوْلَاءِ وَ لَا دِيَّةَ عَلَيْهِمْ لِلْمُسْلِمِينَ وَ لَا كَفَّارَةَ.<sup>۱</sup>

«از امام صادق علیه السلام پرسیدم در مورد شهری از شهرهای کفار حربی که آیا جایز است آن شهر را به آب بست یا به آتش کشید یا این که با منجنیق (پرتاب سنگ) مورد حمله قرار داد تا این که کافران حربی کشته شوند، در صورتی که در میان آنان، زنان و کودکان و افراد کهنسال و همچنین اسیران مسلمان و تجّار (از ممالک دیگر) وجود دارند (و همگی نابود می‌شوند)؟ فرمودند: چنین کاری با ایشان بشود و به خاطر وجود آن افراد (زنان و کودکان و...) خودداری نشود و به خاطر این اقدام دیه و کفاره‌ای به عهده‌ی مسلمین نخواهد بود.»

در اینجا مرجّحات سندی وجود ندارد، اما جمع دلالی مابین این دو حدیث ممکن است. زیرا در روایت اول مطلق مشرکین ذکر شده که اعم از کفّار حربی یا غیرحربی است، اما در روایت دوم گفته شده «مدینه من مدائن الحرب...» که اشاره به کفّار حربی دارد؛ پس بنا به روایت دوم اعمال سلاح کشتار جمعی در جنگ با کفّار حربی جایز است و البتّه به صرف این که کافر و مشرک هستند (بنا به روایت اول) انداختن سم (کشتار جمعی) در بلاد آنان (کفّار غیرحربی) جایز نیست.

پس اگر ما باشیم و آیه و روایت، اعداد جایز است و دلیل محکمی برای منع تهیه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی از قرآن و حدیث نداریم و برای آن بایستی به سراغ اجماع و سایر ادله‌ی شرعی برویم. نتیجتاً نمی‌توان عموم آیه‌ی شریفه‌ی «و أعدّوا...» را با روایت «نهی رسول الله أن یلقى السّم...» تخصیص بزیم و بگوییم ساخت سلاح‌های کشتار جمعی (که خاصیت بازدارندگی دارند) جایز نیست.

۱. عاملی، حرّ، محمد بن حسن؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۶۹ و همچنین: طوسی، ابو جعفر،

محمد بن حسن؛ تهذیب الأحکام، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۴۲

البته گاهی ولی امر طبق مصالحی، از انجام واجبی منع می‌کند که بحثی نداریم، ولی اگر ما باشیم و آیه و روایت، فراهم آوردن تجهیزات الزامی است. آنچه از آیه «وَأَعِدُّوا...» استنباط می‌شود آن است که ما بایستی هر ابزاری که موجب ترس دشمنان می‌شود (مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ) را فراهم بیاوریم و البته بحث اعداد (ساختن) است نه به کار بستن و در مقام عمل بحث جداگانه‌ای مطرح می‌شود. پس اولاً روایت مربوط به عمل (استفاده و به کار گیری سلاح کشتار جمعی) است و آیه شریفه مربوط به اعداد و تهیهی آن به منظور بازدارندگی که به همین خاطر (تفاوت موضوع حکم) روایت نمی‌توان آیه قرآن را تخصیص دهد. ثانیاً این روایت با روایت دوم تعارض دارد و جمع دلّالی این دو روایت این است که منع از استفاده در مورد کافر غیر حربی بوده و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی در جنگ با کفار حربی اشکالی ندارد.

البته این بحث و نظریه‌ی فقهی است [نه بحث سیاسی] و در مقام عمل ما تابع نظر ولی امر و ولی فقیه هستیم.

#### خاتمه

نتیجه‌ی کلی بحث این شد که ادعای مرحوم شیخ مهدی شمس الدین مبنی بر این که «اسلام احکام سیاسی ثابت ندارد و احکام سیاسی اسلام غیر ثابت می‌باشند» نادرست است و به طور مطلق رد می‌شود.

انشاءالله در جلسه‌ی آینده به نقد نظر مرحوم مغنیه خواهیم پرداخت.